**انترناسیونال 458**

**حمید تقوایی**

**شرایط جهانی**

**و چشم انداز انفجارسیاسی در ایران**

جامعه ایران در آستانه یک انفجار سیاسی است. گسترش بیسابقه گرانی و فقر و بیکاری، گسترش اعدامها و سرکوبها، رکود و ورشکستگی اقتصادی، روشدن اختلاسها و دزدیهای میلیاردی باندهای حکومتی و بالا گرفتن اختلافات و نزاعها و خودافشاگری هایشان همه نشانه اینست که این وضعیت قابل ادامه نیست. مردم بیش از پیش تحمل خود را از دست میدهند و رژیم بیش از پیش توان خود را. این شرایط به یک انفجار اجتماعی منجر خواهد شد که حتی خود مقامات - تحت عنوان سونامی بیکاری و "فتنه" ای بمراتب شدید تر از "فتنه هشتاد و هشت" - از آن یاد میکنند و به یکدیگر هشدار میدهند.

در نگاه اول چنین به نظر میرسد که تحریمهای اقتصادی و فشار دولتهای غربی موجد این شرایط بوده است، اما این فقط ظاهر قضیه است. این تعبیری است که جمهوری اسلامی میخواهد از این شرایط بدست بدهد. مساله بسیار فراتر از تحریمها و یا کلا رابطه دولتها با جمهوری اسلامی است. وضعیت سیاسی ایران و موقعیت امروز رژیم اسلامی برآیند تحولاتی جهانی- منطقه ای از یکسو و موقعیت تازه جنبشهای اجتماعی در ایران از سوی دیگر است. بعبارت دیگر تحریمها، احتمال جنگ و روابط غرب با رژیم خود معلول شرایطی است که در چند سال اخیر در منطقه و در سطح جهانی بوجود آمده است. این شرایط نه تنها حکومت بلکه جنبشها و نیروهای سیاسی در ایران را تحت تاثیر قرار داده و کلا تعادل قوا و مناسبات تازه ای در ایران بوجود آورده است.

**پایان دوره جنگ تروریستها**

یک تحول تازه و موثر در اوضاع ایران پایان دوره جنگ تروریستها و کشمکشی بود که از یازده سپتامبر ٢۰۰۱ تا مقطع فروپاشی وال استریت در زمستان ٢۰۰۸ جهان را به کام خود کشیده و بر همه چیز رنگ سیاه خود را زده بود. یکسوی این کشاکش میلیتاریسم نئوکنسرواتیستی آمریکائی- غربی و در سوی دیگرش اسلام سیاسی قرار داشت و روشن است که این تقابل به جمهوری اسلامی نقش ویژه و برجسته ای در منطقه میداد. محور ایران- سوریه- حزب الله- حماس یک فاکتور قدرتمند و تعیین کننده در خاورمیانه محسوب میشد که بخصوص بن بست غرب در افغانستان و عراق زمینه گسترش نفوذ آن در خاورمیانه و حتی در این کشورهای تحت اشغال نیروهای ناتو را فراهم میآورد.

این دوره با فروریزی وال استریت در زمستان ٢۰۰۸ و شکست انتخاباتی نئو کنسرواتیستها در انتخابات آمریکا - که خود حاصل ریزش وال استریت و بن بست عراق و افغانستان بود- و سپس با شکل گیری انقلابات در خاورمیانه و شمال آفریقا، بپایان میرسد. این تحولات نه تنها میلیتاریسم نئوکنسرواتیستی بلکه قطب مقابل آن، یعنی اسلام سیاسی را نیز بشدت تضعیف کرد. بعبارت دیگر جنگ این دوقطب نه با پیروزی و یا پیشرویهای چشمگیر یکی بر دیگری، بلکه با بمیدان آمدن قطب سوم به به حاشیه رانده شد. در شرق و در خود غرب توده های میلیونی مردمی به خیابان آمدند که خواستها و مبارزات و اعتراضاتشان - بر خلاف انقلابات مخملی دهه نود- نه در چارچوب دموکراسی و رقابت آزاد می گنجید و نه در چارچوب غرب ستیزی و ضد آمریکائی گریهای نیروهای اسلامی. این همان شورش گرسنگان بود که صندوق بین المللی پول بعد از فروریزی وال استریت در موردش هشدار داده بود و منصور حکمت در دنیا بعد از یازده سپتامبر بعنوان جهان متمدن و غول خفته ای که بیدار خواهد شد نوید داه بود. جمهوری اسلامی در ابتدا کوشید این انقلابات را بحساب خود واریز کند ولی به سرعت معلوم شد هیچ رگه ی اسلامی در این مبارزات وجود ندارد و اسلام سیاسی در واقع خود یکی از قربانیان این انقلابات است. اما مشکل جمهوری اسلامی تنها بی ربطی به این انقلابات که در "جوامع اسلامی" و در مواردی مثل مصر و تونس در حیات خلوت امریکا رخ میدادند نبود بلکه مهمتر از آن مسری بودن و قابل تعمیم بودن این جنبشهای انقلابی به خود جامعه ایران بود. امروز جمهوری اسلامی در کنار رژیم اسد مستقیما و علنا بعنوان یک نیروی کشتار مردم بپا خاسته سوریه عمل میکند چرا که بدرست در سقوط اسد سقوط خود را می بیند.

علاوه بر رژیم اسد نیروهای دیگر قطب اسلام سیاسی در منطقه نظیر حزب الله لبنان و حماس نیز به موقعیت بسیار ضعیف تری از گذشته رانده شده اند. اما مهمترین فاکتور هنوز این عقب نشینی اسلامیون نیست. مساله مهمتر اینستکه دوره ای که با انقلاب تونس آغاز شد کل جنبش اسلام سیاسی در سطح دنیا را از صدر و محور تحولات به پائین کشید و گفتمان انقلاب و نان و آزادی و کرامت انسانی را به صدر تحولات راند. در تمام دهه گذشته هر تحول سیاسی در چهار گوشه دنیا به نحو مستقیم و یا غیرمستقیم به تقابل و کشمکش "دموکراسی غرب" با اسلام سیاسی مربوط میشد و در رسانه ها و در افکار عمومی مردم دنیا هر نوع مخالفت و اعتراضی به سیاستهای دولت امریکا و سایر دولتهای غربی خودبخود مهر اسلام سیاسی را بر خود داشت. انقلابات منطقه و بدنبال آن جنبش ۹۹ درصدیها کل این توازن را به نفع مردم و به ضرر هر دو قطب تروریستی در هم ریخت. و این محکمترین ضربه به اسلام سیاسی و "انقلابیگیری" نوع جمهوری اسلامی بود.

**رابطه غرب با جمهوری اسلامی**

تضعیف اسلام سیاسی در منطقه برای دولت امریکا و هم پیمانانش یک امتیاز و فاکتور مطلوب محسوب میشود. بخصوص با سیاست نسبتا - و تا امروز- موفقیت آمیز تن دادن به حد اقل تغییرات در منطقه برای حفظ وضع موجود آمریکا و دول غرب توانستند کنترل نسبی خود را بر اوضاع حفظ کنند. بجلو صحنه رانده شدن نیروهای اسلامی پرو غرب در مصر و لیبی و تونس، عروج ترکیه و شکل گیری محور ترکیه- عربستان و امیرنشینهای خلیج در برابر بلوک بهم ریخته سوریه- ایران- حزب الله، و تضعیف نیروهای اسلامی طرفدار جمهوری اسلامی در عراق و فلسطین اینها از جمله فاکتورهائی است که به نفع غرب و به ضرر جمهوری اسلامی عمل میکند. توافق نظر و ائتلافی که امروز بین امریکا و اروپای واحد و روسیه و چین بر سر تحریم جمهوری اسلامی شکل گرفته است و در دستور قرار گرفتن مذاکرات اتمی حاصل این شرایط تازه است. آمریکا و هم پیمانانش فکر میکنند در شرایط به عقب رانده شدن اسلام سیاسی در منطقه میتوانند جمهوری اسلامی را به پذیرش سیاستهای خود - ابتدا در زمینه انرژی هسته ای و در گامهای بعدی در چارچوب سیاستها منطقه ای مطلوب خود- مجبور و رام و سر براه کنند. گفتمان رژیم چنج و تغییر رژیم از بالا و حمله نظامی- که پائین تر توضیح خواهم داد- به همراه نئوکنسروتیسم میلیتاریستی نماینده این سیاستها به حاشیه رانده شده و سیاست تعامل و مذاکره باب طبع اروپای واحد و روسیه و چین در دستور قرار گرفته است. بر خلاف تصور رایج تجربه لیبی و مصر - و امروز سوریه- نه تنها سیاست حمله نظامی به ایران را در چشم انداز دولت آمریکا قرار نداد بلکه بر عکس امید به رام کردن حکومت اسلامی بر سر میز مذاکره را بالا برد. تشدید تحریمهای اقتصادی و همزمان مذاکره بر سر انرژی هسته ای خود یکی از نتایج این سیاست است. بعبارت دیگر تحریم اقتصادی نه پیش درآمد حمله نظامی بلکه بر عکس آلترناتیو آن است و از همین رو توانسته است حمایت اروپای واحد و چین و روسیه را نیز جلب کند. ممکن است گزینه نظامی مجددا روی میز قرار بگیرد اما این مستلزم زمینه سازیها و مناسبات سیاسی تازه ای میان دولتهای طرف مذاکره - و یا طرف جنگ- جمهوری اسلامی است که فعلا در چشم انداز قرار ندارد.

**احتمال جنگ**

امروز تا حد زیادی سروصدائی که حدود یکسال قبل در مورد حمله نظامی آمریکا و یا اسرائیل به ایران بالا گرفته بود فروکش کرده است اما همان زمان هم روشن بود که این بیشتر یک هیاهوی دیپلماتیک و تبلیغاتی است تا یک احتمال واقعی. به نظر من در شرایط حاضر احتمال حمله به ایران از هر دوره دیگری ضعیف تر است. تنها فاکتوری که ممکن است احتمال حمله نظامی را بالا ببرد پاگرفتن یک جنبش انقلابی عظیم در ابعاد انقلاب مصر و سوریه است. اما حتی در این شرایط نیز گزینه حمله نظامی انتخاب راحت و سر راستی برای آمریکا نخواهد بود. همین امروز در رابطه با سوریه شاهد این اجتناب از حمله نظامی و حل و فصل دیپلماتیک انقلابی که مایلند آنرا "جنگ داخلی" بنامند هستیم. در مورد ایران ریسک حمله نظامی برای غرب بسیار بیشتر از مورد سوریه خواهد بود. ولی در هر حال حمله نظامی بعنوان یک شیوه تحریف و قیچی کردن انقلاب و کنترل اوضاع بعد از انقلاب- در شرایطی که هیچ راه دیگری در برابر بورژوازی جهانی نباشد- یک احتمال واقعی است که باید از هم اکنون جدی گرفته شود. اما در غیاب فشار انقلاب، دخالت نظامی در ایران در انتهای لیست گزینه های غرب قرار دارد.

**فاکتور روسیه - چین**

یک عامل تازه نقش روسیه، و در اتحاد با آن چین، در معادلات منطقه است. روسیه همواره در کشاکش میان غرب و جمهوری اسلامی در کنار دومی قرار داشته است اما امروز این سیاست بر متن تحولات منطقه که بالاتر اشاره شد و بخصوص با پشت سر گذاشتن تلاطمات بعد از دیوار برلین و سرو سامان یافتن نسبی مسائل داخلی بوسیله بورژوازی روس - که بازگشت پوتین به راس قدرت یک نمود آنست- از حد اعلام موضع فراتر میرود. امروز ما شاهد عروج یک بلوک تازه متشکل از روسیه و چین در منطقه هستیم که هم اکنون تاثیر تعیین کننده آن را بر سیر حوادث سوریه می بینیم. در مورد لیبی هم این بلوک به حمایت از قذافی برخاست اما در آن شرایط نتوانست تاثیر چندانی بر روند اوضاع داشته باشد. ظاهرا کرملین تصمیم گرفته است در مورد سوریه قاطع تر و فعال تر عمل کند و در این راه چین را هم در کنار خود دارد.

در رابطه با جمهوری اسلامی و روند تحولات سیاسی در ایران نیز فاکتور روسیه- چین میتواند نقش مهمی ایفا کند. در انقلاب ۸۸ مردم ایران در پاسخ به شعار مرگ بر آمریکا و مرگ بر اسرائیل رژیم با شعار مرگ بر چین و مرگ بر روسیه - متحدین حکومت اسلامی- به خیابان آمدند. خبر و عکس تانکها و تجهیزات نظامی ضد شورش وارداتی از چین و آموزش نیروهای سرکوب انقلاب در روسیه، آن زمان در سایتها و مدیای اجتماعی وسیعا منتشر شده بود و امروز خبر سرکوب مردم سوریه بوسیله هلیکوپترهای روسی در راس اخبار است. روسیه عملا برای جلوگیری از نفوذ غرب در منطقه وارد عمل شده و تاکتیک دفاع از دیکتاتورهای در حال سرنگونی را در پیش گرفته است.

چنین به نظر میرسد روسیه در منطقه خاورمیانه در برابر تاکتیک غرب - رضایت دادن به حداقل تغییرات برای کنترل اوضاع- سیاست دفاع همه جانبه از دیکتاتوریهای در حال سقوط را انتخاب کرده است. دلیل این امر نیز روشن است. با سرنگونی دیکتاتورها درمنطقه روسیه نمیتواند امیدی به گسترش نفوذ خود و کنترل شرایط در کشورهای انقلابی داشته باشد اما میتواند امیدوار باشد که با حفظ این دیکتاتوریها این کشورها را به حیطه نفوذ خود بکشاند. انگیزه و هدف چین نیز در هم پیمانی با روسیه چیزی بجز همین ممانعت از بسط نفوذ غرب نیست. ازینرو روسیه و چین را باید یک نیروی ضد انقلابی در منطقه بحساب آورد که در رقابت با غرب تاکتیک دفاع پیگیر از دیکتاتورهای حاکم را درپیش گرفته است. این فاکتور بخصوص در رابطه با جمهوری اسلامی عامل مهمی است که باید در کنار تاکتیکهای غرب و متحدینش، مورد توجه نیروهای انقلابی قرار بگیرد. انقلاب میتواند تنها با خنثی کردن تلاشهای بورژوازی جهانی برای حفظ رژیمهای حاکم ( خط روسیه) و یا رضایت دادن به تغییر آنها برای حفظ نظم حاکم ( خط آمریکا) راه خود را بجلو باز کند و به پیروزی برسد.

امروز در سیاستهای مشخص تشدید تحریمها و مداکرات بر سر مساله اتمی این دو بلوک در کنار هم قرار گرفته اند اما اهداف متفاوتی را دنبال میکنند. روسیه و چین امیدوارند با مهار کردن سیاست اتمی جمهوری اسلامی کل این نظام را - البته همچنان در برابرغرب- حفظ کنند و به حیطه نفوذ خود بکشانند. از نظر روسیه دست کشیدن رژیم اسلامی از پروژه اتمی نوعی تغییر لازم برای بقای این رژیم است. دولت آمریکا و هم پیمانان غربی اش بر عکس عقب راندن جمهوری اسلامی بر سر مساله اتمی را پیش در آمد تغییرات وسیعتری در سیاستهای حکومت اسلامی، هرس کردن اسلام ضد آمریکائی رژیم و گنجاندن اَن در چارچوب سیاستهای منطقه ای خود میدانند. در این مقطع هر دو بلوک تاکتیک اعمال فشار اقتصادی و دیپلماتیک بر جمهوری اسلامی را با اهداف ویژه خود منطبق یافته اند اما این اتحاد نمیتواند پایدار بماند. نکته اصلی در این میان اینست که مستقل از رقابت و کشاکش میان این بلوکها جمهوری اسلامی همانطور که بارها گفته ایم قادر به تغییر سیاستهای ضد غربی خود و دست کشیدن از اسلام سیاسی نیست.

**بن بست جمهوری اسلامی**

جمهوری اسلامی از بدو بقدرت رسیدنش برای بقای خود به ضد آمریکائی گری و پرچمداری اسلام سیاسی نیاز داشته است. اسلام سیاسی ضد آمریکائی یک امر هویتی رژیم و بخصوص امروز آخرین نقطه اتکای او برای حفظ موجودیت خود است. این موجودیت نه از جانب دولتهای غربی و بلوکهای مختلف آن بلکه اساسا از جانب انقلاب و جنبش سرنگونی طلبانه مردم تهدید میشود. رژیم موفق شد خیزش توده ای ۸۸ را فروبنشاند اما انقلابات منطقه - که اکنون گریبان متحد استراتژیکش در سوریه را چسبیده است و سر کوتاه آمدن هم ندارد- چشم انداز خطر جدی تر و مهلک تری را در برابر رژیم قرار داده است. رژیم میداند که حتی یک گام عقب نشینی از غرب ستیزی - حتی در همان سطحی که در دوره خاتمی به آن تن داده بود- به سرعت به سقوطش منجر خواهد شد. کوبیدن بر طبل ضد آمریکائی گری - و تبعات آن نظیر پروژه هسته ای و حمایت از نیروهای اسلامی در منطقه و مخالفت با موجودیت اسرائیل و غیره- جزء توجیه کننده و مکمل سیاستهای سرکوبگرانه حکومت علیه مردم است و ازینرو برای رژیم یک مساله مرگ و زندگی است. از سوی دیگر حکومت اسلامی ناگزیر است برای ماندن و بخصوص برای راه یافتن به اقتصاد جهانی و سر و سامان دادن به اقتصاد ورشکسته و از هم پاشیده اش روابط خود با غرب را متعارف کند. از این نقطه نظرحتی حمایت چین و روسیه دردی از رژیم دوا نخواهد کرد. این بلوک هم از لحاظ سیاسی و هم اقتصادی ضعیف تر از آنست که مورد اتکای رژیمهائی نظیر جمهوری اسلامی در مقابله با غرب قرار بگیرد. این تناقض بخصوص امروز و بر متن حاشیه ای شدن اسلام سیاسی بسیار حادتر و لاعلاج تر از دوره قبل گریبان رژیم را گرفته است. شرایط انفجار آمیز امروز ایران در تحلیل نهائی ریشه در این شرایط دارد.

از سوی دیگر فاکتور مبارزه و اعتراضات مردم خود پایه اصلی بن بست جمهوری اسلامی است. اگر خطر انقلاب مردم و جنبش سرنگونی طلبانه مردم نبود بن بست و تناقضی هم وجود نداشت. در این صورت تن دادن به شرایط غرب و ورود به بازار جهانی سرمایه جاده یک طرفه ای بود که حکومت اسلامی خود به استقبال آن میرفت. تلاشهائی که در گذشته در این جهت انجام شد- در دوره رفسنجانی و بعدا خاتمی- همه به همین دلیل امکان سربلند کردن انقلاب مردم بی نتیجه ماند و از دستور حکومت خارج شد. امروز بمراتب بیشتر گذشته خط نزدیکی به آمریکا کل نظام جمهوری اسلامی را در معرض "خطر" سقوط و نابودی قرار خواهد داد.

**چشم انداز انقلاب**

یک ویژگی دوره ای که با انقلاب تونس آغاز شد اعاده حیثیت از انقلاب و آرمانهای انسانی و آزادیخواهانه مردم و کلا فاکتور قدرت مردم در شکل دادن به تحولات بود. آنچه در ایران امروز شاهد آن هستیم به یک معنا از پیامدهای انقلاب ۸۸ است. رژیم موفق شد جنبش ۸۸ را به عقب بنشاند اما نتوانست از نتایج آن مصون بماند. اختلافات و کشمکش های بیسابقه میان باندهای حکومتی یکی از این پیامدها است. این کشمکش ها بر خلاف جناحبندی های گذشته که بر سر خط و سیاستهای معینی -بازگشائی اقتصادی، بازگشائی سیاسی، تعامل با غرب و غیره- صورت میگرفت برسر خط و جهت گیری سیاسی معینی نیست بلکه بر سر بقا و هژمونی خود و باند خود در قدرت است. انقلاب ۸۸ ادعا و ظاهر مستضعف پناهی رژیم را در یک مقیاس وسیع اجتماعی - در ایران و جهان- به کنار زد و اتوریته و هژمونی ولی فقیه را حتی در میان باندهای حکومتی شکست. انقلابات منطقه که خود از انقلاب ۸۸ الهام گرفته بودند، به نوبه خود این شرایط را تشدید کرد و به همه نشان داد که بعنوان نمونه شاخص سیاستهای خارجی جمهوری اسلامی، نه ادعای حمایت از قدس و مردم فسطین در برابر صهیونیسم، بلکه حمایت از بشار اسد در کشتار مردم سوریه است.

از سوی دیگر در شرایط امروز بحران جهانی سرمایه داری چشم انداز هر نوع گشایش اقتصادی را نه تنها در برابر رژیم بلکه در مقابل کل نیروهای بورژوائی اپوزیسیون تماما کور کرده است. امروز دیگر نه تنها رژیم اسلامی بلکه کل بورژوازی ایران با یک بحران عمیق سیاسی- اقتصادی روبرو است و چشم انداز و راه حلی برای حل آن ندارد. بی افقی و بی حرفی اپوزیسیون راست چه در قبال تحولات منطقه و چه بویژه جنبش علیه یک درصدیها در غرب، خود در تحلیل نهائی ناشی از بحران عمیق اقتصادی- سیاسی بورژوازی جهانی است. این بار صف انقلاب در تقابل با کل بورژوازی به میدان خوهد آمد. همان شرایطی که زمینه ساز جنبش آنتی کاپیتالیستی در غرب و انقلابات میلیونی در منطقه است، زمینه های یک انفجار و طوفان زیر و رو کننده علیه سرمایه داری و حکومت اسلامی اش در ایران را نیز بوجود آورده است. گسترش بیسابقه مبارازت کارگری در مقابله با بیکاری و گرانی و شرایط مشقت باری که رژیم به کارگران و اکثریت عظیم مردم ایران تحمیل کرده است میتواند پیش درآمد انقلاب عظمیی باشد که از راه میرسد. نشانه های این طوفان را در بالا گرفتن حرکت ضد مذهبی جوانان و زنان نیز میتوان مشاهده کرد. بهمان نسبتی که آمار فتواهای قتل و اعدامها و بگیر و ببندها بالا میرود به همان نسبت بر قدرت تعرض نیروئی که رژیم در برابر خود متراکم کرده است افزوده میشود. آینده ایران را نه مناسبات و مذاکرات و تعاملات و جنگ و سازش بین دولتها بلکه قدرت خیابان تعیین خواهد کرد. همچنانکه امروز قدرت مردم در کل دنیا در مصر و سوریه و یونان و در غرب و در شرق عامل تعیین کننده شکل دادن به تحولات است.